

گفت‌و‌گو با سید احسان اصغرزاده مستندساز

دست‌مان خالی است

محمدحسین عباسی

سید احسان اصغرزاده، برادر کوچک‌تر شهید سید ابراهیم اصغرزاده، متولد شهر مشهد است. وی کار مستندسازی را از جهاد کشاورزی مشهد آغاز کرد و به‌طور جدی بعد از شهادت برادرش آن را در تهران ادامه داد. سید احسان رشته کامپیوتر را به‌صورت علمی دنبال کرده و مجموعه «نگاهی به دزون» نخستین اثرش در این زمینه است. او دلیل علاقه‌اش به تدوین را علاقه‌مندی به سید ابراهیم عنوان می‌کند که به زعم او تدوین گر خالق دوم اثر است و ماحصل زحمات دیگران را خلق و به‌نوعی نظریه‌ای جدید ارائه می‌دهد. در سال ۱۳۸۰ و طی نخستین تجربه سفر به خارج از کشور، نخستین تصویربرداری و نخستین تجربه فیلم‌سازی سید احسان شکل می‌گیرد. سفر به لبنان در ماه مبارک رمضان درباره حزب‌الله در مدارس المهدی (عج) عزاداری شیعیان در سب‌قدر و در نهایت قدس و نگاه جهادی به آن.

کار سختی بود و با هماهنگی‌هایی که صورت گرفت، از طریق زمینی و بدون مترجم به این سفر رفتیم. ما با کمک فردی که با فارسی آشنایی داشت و برای‌مان ترجمه می‌کرد پلان‌ها را می‌گرفتم، البته بیش‌تر ترجمه‌ها در ایران انجام گرفت. کار ما از لحاظ کیفی خیلی جدی نبود، اما از جنبه حسی و بصری برای من اهمیت داشت و مونتاژ آن را هم در ایران انجام دادیم. فیلم درباره سیر رشد بچه‌های «مدرسه المهدی (عج)» است و این که این شیعیان کوچک چگونه بالا می‌آیند، وارد مساجد می‌شوند، در روز قدس آن رژه را برگزار می‌کنند و در نهایت با حضور در جهاد، اعلام آمادگی می‌کنند که برای من به‌عنوان نخستین اثر غرور آفرین است.

الآن، ۸-۷ سال از این جریان می‌گذرد و هر یک از آن بچه‌ها جوان‌های برومندی شده‌اند، احتمالاً تعدادی از آن‌ها هم به شهادت رسیده‌اند.

بله، ما هم بعد از جنگ ۳۳ روزه و برای دومین بار بود که وارد لبنان شدیم، چند سال بزرگ‌تر و باتجربه‌تر از سفر اول بودیم.

فیلم‌هایی که ساخته‌اید همه درباره لبنان است؟

نه، به‌جز «رمضان حقیقی»، درباره لبنان فقط کار مونتاژ کرده‌ام. در مورد افغانستان هم فیلم ساختم. به‌سبب شرایط ویژه لبنان که حزب‌الله و شیعیان در آن جا بسیار تنه‌اند و شاید تنها حزبی بودند که از کشورشان دفاع می‌کردند، باعث می‌شد هم به‌لحاظ رسانه‌ای و هم به‌خاطر زمینه‌های دیگر، هماهنگی‌ها خیلی مشکل انجام شود، زیرا سخت‌گیری‌های بسیاری به‌لحاظ فیلم‌برداری صورت می‌گرفت.

از طرف چه کسانی؟

فرقی نمی‌کند، مردم با ارتش، حتی در دوره صلح هم همین‌گونه است، چون دوربین یک وسیله خبری است و ممکن است بر ضد شخص یا

چه اتفاقی افتاد که سر از لبنان در آوردید و خودتان را در بیروت دیدید؟

من تحت تأثیر کارها و خاطرات ابراهیم این موضوع را دنبال می‌کردم، زیرا او در سال ۱۳۷۸ برای کاری تحقیقاتی به لبنان رفته و درباره حزب‌الله کارهایی انجام داده بود. راش‌هایی هم همراه با خود آورده بود که با راهنمایی او، من سکانس‌هایی را تدوین می‌کردم. البته با این که ابراهیم خیلی در این زمینه سخت می‌گرفت و حساسیت زیادی نسبت به کار داشت، فیلم هیچ‌گاه به نمایش در نیامد.

و بعد، یک‌باره در فضایی قرار گرفتید که دیگر ابراهیم نیست، دیدید که راهی تازه پیش رو دارید و با تجربیاتی که به‌دست آورده‌اید وارد این عرصه شدید؛ نخستین فیلم‌تان را ساختید، تصویربرداری کردید، تدوین کردید و در این عرصه ماندگار شدید. جای خالی ابراهیم را چگونه پر کردید؟

خیلی سخت می‌شود جای خالی او را پر کرد. بار سنگینی بر دوش من است و همه از من توقع ابراهیم‌بودن دارند یا این که دست‌کمی از او نداشته باشم. او در زمان خودش در روایت فتح بی‌پدیل بود و علاقه داشت دو سه مجموعه در خصوص لبنان و فلسطین بسازد.

همین انگیزه و تلاش برای یادداشتن در جای پای ابراهیم بود که باعث شد «رمضان حقیقی» را با موضوع لبنان بسازید؟

بله، این فیلم ۲۳ دقیقه‌ای، خیلی بی‌مهابا و با توکل بر خدا ساخته شده است.

نخستین تماس شما با لبنان و مقاومت چگونه شکل گرفت؟

این مواجهه خیلی خوب بود. همان‌طور که گفتم با این مقوله از طریق ابراهیم آشنا شده بودم و اخبار و خاطراتی را که از آن نقل می‌شد، شنیده و اطلاعاتی از او کسب کرده بودم. با همه علاقه‌ای که داشتم،

رای گروهی مورد استفاده قرار گیرد.

از تنهایی و مظلومیت حزب الله بگوئید و سید حسن نصرالله که نماد این مظلومیت است.

بیش تر روستاهای جنوب لبنان شیعه نشین هستند، البته روستاهای سنی نشین هم در میان شان هست و اسرائیل تا قبل از تحریم سال ۲۰۰۰ که آن مناطق را گرفت، در بعضی روستاها پایگاه داشت و به روستاهای شیعه رفت و آمد نظامی می کرد. در سال ۱۹۸۲ که اوج جنگ ها بود و اسرائیل بیروت را هم گرفت، نخستین رگه های مقاومت شروع به شکل گیری کرد. می گویند اسرائیل شرمه مطلق است، یعنی در هر جا که باشد، نگاهی شرارت آمیز دارد. وقتی مقاومت با دستور امام و همت بچه های حزب الله شکل گرفت، این نگرش ایجاد شد که ما می توانیم مقاومت کنیم. بعد از یکی دو سال، اسرائیل از بیروت بیرون رفت و تا مناطق جنوبی آمد و تا سال ۲۰۰۰ این مناطق در دست اسرائیلی ها بود. نیروهای مقاومت در عملیات مختلف و آموزش های شهادت طلبانه ای که می دیدند اسرائیل را جان به لب کردند و نخستین عملیات شهادت طلبانه در یک مرکز تجمع نیروهای نظامی انجام گرفت که یک صد و اندی سرباز اسرائیلی به هلاکت رسیدند. البته در جنگ، هر روستایی فضای خاص خودش را داشت و با یکدیگر همکاری نمی کردند.

در یک جناح بودند؟

نه، متأسفانه بچه های شیعه جنبش امل، در جنگ با هم ارتباط نظامی نداشتند.

حتی امل و حزب الله؟

بله، با این که نیروهای امل مسلح بودند، دستور این بود که دست نگه دارند و کاری انجام ندهند و اگر لازم شد بچه های حزب الله به آن ها خبر بدهند. با وجودی که آن ها شیفته و عضو امل امام موسی صدر هستند، ولی ارتباط کاملاً تعریف شده و مشخصی با هم ندارند، مثل این که بگوئیم بسیج این استان و بسیج آن استان با هم ارتباط ندارند.

درست، اما این که شما می گوئید بدین معناست که حتی بسیج افراد یک محله هم در آن جا بعید و ناشدنی است.

بله، مثلاً در یک روستا بچه های حزب الله و امل هر دو هستند، ولی تبادل نظامی و نیرو با یکدیگر ندارند که این مباحث امنیتی باعث شده است تا حزب الله اساساً مهجور بماند و حالا وارد این بحث نمی شویم. و بدتر از آن، این که وقتی وارد بیروت شدید، باید دوربین را خیلی محتاطانه از کیف تان دزمی آوردید.

بله، سپس با علی طراد صحبت کردیم. اسم چند روستای معروف مثل عیتال شعب که به آن عیتال شعب هم می گویند را شنیده بودیم؛ عیتا محلی بود که حزب الله در آن ۲ سرباز اسرائیلی را اسیر کرد و حمله اسرائیل به همین علت بود. تصمیم گرفتیم از آن جا شروع کنیم. مسیر پر از ویرانه بود. در راه ما فقط فیلم می گرفتیم؛ حتی عکاسی هم نمی کردیم، چون با عکس برداری از فیلم گرفتن عقب می افتادیم.

مشکلی موقع فیلم برداری به وجود نمی آمد؟

اوضاع و احوال آن قدر داغ بود که مشکلی پیش نمی آمد و حضور شیخ علی طراد به عنوان فرد لبنانی گروه که نه تنها مترجم، بلکه مطلع ماجرا هم بود، موجب می شد این سدها را بشکنیم و جلو برویم. ما پیش از این که به عیتال شعب برسیم، پلان هایی را گرفته بودیم. به خاطر دارم نخستین پلانی که گرفتیم از قصابی بود که مغازه اش خراب شده بود، مسجد محله، خیابان و کل محله کاملاً تخریب شده بود، اما او یک صندلی جلوی مغازه گذاشته و با دوستش مشغول قهوه خوردن بود. این مرد جز، نیروهای مقاومت نبود، فقط یک مرد عادی بود. در عیتال شعب صحنه های خوبی گرفتیم. در آن جا وارد حسینی های شدیم و سراغ بچه های حزب الله را گرفتیم. فردی را به ما معرفی کردند و هماهنگی با یک «علامه الحری» دادند که همان سازمان تبلیغات جنگ شان است. آن ها باید به ما می گفتند پیش چه کسی برویم و چه چیزی بگوئیم که به لطف خدا و با کمک های شیخ علی طراد این کار انجام شد.

دوست همراه تان چه کسی بود؟

آقای حسین محمودیان.

ایشان را در آن جانی شناختند؟

نه، ایشان در سفر قبلی شان و برای برنامه امام موسی صدر به آن جا نرفته بود و ما را به فردی به نام «ابوشهید» وصل کرد و ما در حالی که صدای توپ می آمد در سطح شهر عیتال شعب می گشتیم و فیلم می گرفتیم.

هدف سید حسن نصرالله از به اسارت گرفتن آن دو سرباز چه بود؟
برای معاوضه با اسرای خودشان و آزادی سمیر قنطار بود که البته آن ها چند نفر دیگر را هم آزاد کردند و به همین مناسبت جشن بزرگی بر پا شد. سمیر قنطار، نخستین اسیر لبنان، که به واسطه همین دو سرباز آزاد شد و سید حسن به او لقب «عمیدالاسرا» داد. سید حسن در پیام هایش به مردم قول داده بود، به زودی عملیاتی انجام خواهد داد و اسرای خواهد گرفت که در قبال آن اسرای لبنانی آزاد خواهند شد.

بعد از آن بود که اسرائیل تهدید به حمله می کرد؟

بله، روز اول اسرائیل اعلام کرد که اگر آن ها را آزاد نکنید حمله می کنم که آزاد نکردند و او پل های استراتژیک جنوب را زد و در نهایت جنگ شروع شد. با این که فرصت کم بود، بچه ها آمادگی پیدا کرده و مستقر شده بودند. ابوشهید ما را به محلی که بچه ها در آن جا مستقر شده بودند، برد و توضیح داد که روز اول جنگ چند نفر بوده اند، کجا مستقر شده، کجا بوده، چگونه آمده و نوع مواجهه شان با آن ها چگونه بوده است. این ها در هر روستایی با حداقل نیرو جنگیده اند؛ یک جنگ کاملاً چریکی. در منطقه جنوب تپه های فراوانی وجود دارد که روستاها در دامنه این ارتفاعات شکل گرفته اند. دلیل این که حزب الله نیروی کمی دارد، این است که در همه جا نمی تواند نیروهای جوان شیعه را برای جنگیدن آموزش نظامی بدهد و این آموزش ها مخفیانه است، به همین دلیل هم نیروهایش بیش تر کیفی هستند تا کمی. دلیل دیگر آن هم این است که حزب الله سعی می کند از حداقل نیرو استفاده کند و اغلب نیروهایش هم در مواجهه با دشمن درگیر و شهید شده اند. طبقه حمله نیروهای اسرائیلی به این صورت بود که اول هواپیماها می آمدند و شهر را با بمباران، ویران می کردند، ولی وارد هر روستایی که می شدند مات و مبهوت می ماندند. علاوه بر کمک های غیبی ای که می شد، شش-هفت نفر از بچه ها در محله های مختلف، تونل هایی کنده و سنگر گرفته بودند. پس از چند روز درگیری و متعاقب آن به شهادت رسیدن چند نفر، نگذاشته بودند نیروهای دشمن از عیتال شعب رد شوند. اسرائیل به دلیل مرز نزدیکی که داشت، مدام بمباران می کرد، ولی بچه ها با حداقل امکانات توانستند برابری را حفظ کنند.

ابوشهید در آن جا محل شهادت پسرش را به ما نشان داد. نبود امکانات رفاهی، از جمله کمبود غذا و آب در آن خرابه ها و تلاش آن ها برای این که بتوانند زندگی شان را بچرخانند، خیلی مشهود بود. خودشان مجبور بودند گندم تهیه کنند، آن را آرد کنند و نان بپزند. عیتال شعب در جریان مقاومت کارهای خاصی انجام داده بود که بعد سید حسن در صحبت هایش از جنگ به آن جا درود فرستاد. از نظر آماری هم حضور ذهن ندارم که نیروها چند نفر بودند.

همه این ماجرا در مجموعه ای هشت قسمتی به نام «مقاومت و پیروزی» منعکس شده است که به همت خودم و آقای محمودیان ساخته شده است.

مجموعه را دو نفری کارگردانی کرده اید؟

نمی شود اسم این را کارگردانی گذاشت؛ من هم تصویر برداری می کردم، هم تدوین. حسین هم کنار من ایستاده بود، نه من و نه ایشان، هیچ یک ادعای کارگردانی نداریم.

در تیتراژ چه نوشته اید؟

اسم محمودیان را به عنوان کارگردان نوشتیم.

در لبنان برای رعایت مسائل امنیتی چه کار می کردید؟ راش ها را می گرفتید و بعد، در هنگام تدوین، صحنه هایی را برای حفظ اطلاعات سانسور می کردید؟ به هر حال شما مکلف بودید اطلاعات



و اسرار حزب الله را حفظ کنید و این امر وظیفه‌ای بس مهم‌تر از ثبت آن صحنه‌ها بوده است.

نیروهای حزب الله خیلی مراقب هستند و به دلیل همین مراقبت‌هاست که تا این‌جا دوام آورده‌اند. مثلاً در یکی از خیابان‌های خرابه که همراه ابوشهید از آن‌جا عبور می‌کردیم، ناگهان نظرش به فردی داخل یک اتومبیل جلب شد و گفت فیلم بگیرم و من چون کارم تصویربرداری بود، کنجکاو شدم و به هوای این که دوربین خاموش است، آن را به طرف دیگری گرفتم و فیلم‌برداری کردم که در فیلم از آن صحنه استفاده نشد. ابوشهید گفت این فردی که داخل اتومبیل است تانک‌ها را منهدم می‌کرده و به شوخی می‌گفت اگر روزی ۱۵-۱۰ تانک نمی‌زده، تنش به خارش می‌افتاده است! ما این مسائل امنیتی را لحاظ می‌کردیم، چون نیروهای حزب الله حسابس بودند که چهره‌های این افراد دیده نشود. او توضیح داد که آن‌ها چگونه و با چه امکاناتی تانک‌ها را می‌زده‌اند و این کار چه قدر به جلوگیری از پیشروی اسرائیل کمک می‌کرده است. از دیگر خاطرات آن‌ها منهدم کردن یک بولدوزر بوده است که در کارهای معدن از آن استفاده می‌شود و عرض بیل آن نه متر است. کار این بولدوزر ویران کردن خانه‌ها برای از بین بردن پایگاه نیروها بوده است. **لاید خانه‌ها را با سکنه‌اش ویران می‌کرده‌اند.**

سکنه‌های وجود نداشت، چون اسرائیل معمولاً قبل از حمله اعلام می‌کرد که چه جاهایی را می‌خواهد بزند

کسانی را که مخفی می‌شدند چه؟ آیا آن‌ها را نمی‌زد؟

آن‌ها نیروهای مقاومت بودند.

وقتی زن‌ها و بچه‌ها که ضعیف‌تر هستند، آن‌جا را ترک می‌کردند، پس چه لزومی داشت که این‌ها بمانند؟

بچه‌های مقاومت، تحت هر شرایطی باید می‌ماندند، چه در خانه‌ها و چه در تونل‌هایی که در زیر زمین وجود داشت و از آن‌جا مراقب اوضاع بودند. اساس کار نظامی اسرائیل بر این مبنا بود که خانه‌ها را بمباران کنند و بعد به وسیله بولدوزر، لاشه ویرانه‌ها را بلند می‌کردند تا مواجهه صورت بگیرد.

شما برای ساخت فیلم، چگونه به این‌ها نزدیک می‌شدید؟

مقصدی از آن افاق به لحاظ بصری قابل مشاهده بود، مقداری هم در فیلم از طریق تریشن و گفته‌های بچه‌ها شکل می‌گرفت و نشان می‌داد که این‌ها چگونه ایستاده‌اند و مقاومت می‌کنند. و این برابری کاملاً، هم از باب کمی و هم کیفی، مشخص بود. اسرائیل هواپیماهای mk دارد که دیده نمی‌شوند و این به غیر از هلی کوپترهای آپاچی، هواپیماهای F-15، توپ‌خانه و ماهواره‌هایشان است.

این نابرابری، جنگ یزید با امام حسین (ع) را تداعی می‌کند.

به لحاظ نیرو و به علاوه نیروهای حزب الله از نظر امکانات نیز قابل توجه نیستند.

نه تنها حزب الله، حتی مجموعه نیروهای لبنان نیز با اسرائیل برابر نیستند، مثلاً همین هواپیماهای mk که اسرائیلی‌ها دارند با کدام یک از سلاح‌های این طرفی‌ها برابری می‌کند؟

mk هواپیما شناسایی است که موشک هم حمل می‌کند و هدف را با تخمین یکی، دو متر می‌زند و حتی ترور می‌کند. این هواپیما بدون سرنشین است و از راه دور کنترل می‌شود و صدایی مثل مگس دارد که در آسمان حرکت می‌کند. البته اسرائیلی‌ها در نبرد رودررو هیچ موفقیتی نداشتند و گاهی اوقات، یک دسته به سراغ یک نفر می‌آمدند، ولی نمی‌توانستند با او مقابله کنند می‌دانید که اساساً یهودی‌ها ترسوترین مردم دنیا هستند. این نکته بر اساس آیه‌ای است که خداوند در قرآن درباره یهودیان آورده که دنیاپرستی و ترس‌شان از همه بیشتر است، برعکس مسلمانان که معتقد و شهادت‌طلب به معنای واقعی هستند البته شهادت‌طلب که می‌گوییم، به این معنا نیست که خودشان را جلوی گلوله قرار بدهند، بلکه می‌دانند با نیروهای کمی که در اردویشان وجود دارد باید بمانند و مبارزه کنند، تا کسی را نکنند، ممکن نیست شهید بشوند. حداقل تعداد قابل توجهی از نیروهای

دشمن را تلف می‌کنند و بعد کاملاً ناجوانمردانه، شهید می‌شوند. منظور این است که در مواجهه و نبرد رودررو کم‌تر شهید می‌شوند، بیش‌تر اوقات آپاچی‌ها یا mkها دنبال افراد می‌گردند که یک نفر را بزنند. به این نکته بعداً اشاره می‌کنم.

یعنی با امکانات ماهواره‌های همه‌جا را می‌بینند و کنترل می‌کنند؛ حتی داخل تونل‌ها را؟

نه به این معنا، مثلاً از طریق عکس‌های ماهواره‌ای می‌توانند مشخص کنند که چند ساعت پیش، نیروهایشان کجا بوده‌اند، کم‌بودن نیروهای حزب الله موجب شده به لحاظ نیرویی تلفاتشان کم باشد.

یعنی این حداقل بودن هم به نفع حزب الله تمام شده، این نابرابری را چگونه توجیه می‌کنید؟

در قرآن آیه‌ای هست که می‌فرماید: کم من فئه فلیله... دقیقاً مصداق همین است، یعنی با حداقل نیرویی که داشتند تلفاتشان کم بود. کم‌تر منطقهای وجود داشت که شما در آن اخباری درباره امدادهای غیبی نشنوید؛ حتی از زبان خود اسرائیلی‌ها، بعد از جنگ، حجم زیادی از سربازان از نظر روانی به هم ریخته شده بودند و به منطقهای در سوئیس رفتند تا تحت درمان قرار بگیرند. آن‌ها می‌گفتند ما توپ و تیر می‌زدیم؛ می‌دیدیم یک اسب‌سوار دارد این‌ها را هدایت می‌کند. وقتی دیدند برای‌شان آثار سوء دارد، جلوی آن را گرفتند و دیگر دنبالش نرفتند. آثار سوء نه، آثار مهلک دارد.

بله، کاملاً به هم ریخته بودند و روان پریشی‌ای که برای اسرائیلی‌ها به وجود آمده بود، خیلی زیاد بود.

مدت‌هاست که این زمزمه خیلی قوت پیدا کرده که اسرائیل تقریباً بلا اثر شده است، مثلاً آقای ناطق نوری گفته‌اند تاریخ مصرف اسرائیل تمام شده است.

به عنوان هنرمندی که در این ۸-۷ سال و در دوران جوانی کار تحقیقاتی کرده‌اید، فیلم ساخته و تدوین کرده‌اید، در سفر و نشست و برخاستی که با بچه‌های لبنان داشته‌اید، چه قدر از این اثر را حاصل کارهای رسانه‌ای می‌دانید؟

این که می‌گویند تاریخ مصرفش تمام شده، هم درست است و هم نه. تاریخ مصرف، به معنای وجودی آن بهر حال روزی تمام می‌شود، ولی دشمن هنوز در میدان حضور دارد و فقط ابهتش ریخته است و به یک طبل توخالی بدل شده که لبنان و حزب الله توانسته آن را با سوزن سوراخ کند، ولی زمان لازم دارد تا بادش خالی شود. البته اسرائیل برای ترمیم خود خیلی کارها کرده است و دارد می‌کند. شک ندارم وجود اسرائیل اساساً شر است و اگر محو نشود در دسرساز می‌شود.

یهودی‌ها ترسوترین مردم دنیا هستند. این نکته بر اساس آیه‌ای است که خداوند در قرآن درباره یهودیان آورده که دنیاپرستی و ترس‌شان از همه بیشتر است، برعکس مسلمانان که معتقد و شهادت‌طلب به معنای واقعی هستند



در آن زمان هم سرانجام مختار قیام کرد و انتقام خون شهدای کربلا را گرفت و این عین معجزه بود. این جالبترین بخش آن است. در این جا هم وقتی معجزه رخ می‌دهد و می‌خواهند آن را جمع کنند، چون ضرر و صدمات جمع‌وجور کردن همیشه بیش‌تر است، باید بر حقیقت صحنه بگذارند، کاری که بی‌بی‌سی کرد.

به غیر از جنگ فیزیکی که در گرفته است، بحث جنگ تبلیغاتی هم پیش می‌آید، در نهایت مشخص می‌شود که کدام طرف جنگ موفق‌تر عمل کرده است.

در طی زمانی کوتاه مشخص شد که تمام مسائل تبلیغاتی هم به نفع حزب‌الله بوده است.

آیا محبوبیت سیدحسین هم بر آمده از این امر است؟

سیدحسین، در خود اسرائیل هم محبوبیت دارد و او را قبول دارند، چون هر بار حرف زده بر سر حرفش مانده است، برعکس آن‌ها که فقط حرف زده‌اند. مثلاً گفته‌اند که جلوی پیشروی حزب‌الله را می‌گیریم، ولی نتوانسته‌اند. اما سیدحسین هر بار که گفته جایی را می‌زنم، زده، گفته اسیر می‌گیرم، گرفته و...

در ابتدایی‌ترین شکل خود حتی برای مردم اسرائیل هم می‌تواند شخصیتی مثل قهرمان یک فیلم را پیدا کند، چشم‌شان به این سمت است که منافع‌شان تأمین شود، ولی دل‌شان با سیدحسین است.

تقریباً درست است. مردم اسرائیل کم‌کم دارند متوجه می‌شوند؛ مثل بحثی که در عراق مطرح بود. صهیونیست‌ها عده قلیلی هستند و خیلی از یهودی‌ها آن‌ها را قبول ندارند.

و استبداد آن‌ها دامن مردم خودشان را هم گرفته است.

بله، یهودی‌ها می‌گویند شما دارید پا روی امنیت مردم لبنان می‌گذارید. در بعضی فیلم‌هایی که این‌ها می‌سازند از لحاظ رسانه‌ای می‌خواهند روی آن سرپوش بگذارند، ولی وقتی دیگران آثاری را می‌سازند، حق مطلب را ادا می‌کنند و مقاومت و شجاعت افراد آن را تحسین می‌کنند. مردم اسرائیل هم که فقط فیلم‌های ساخت خود صهیونیست‌ها و رژیم‌شان را نمی‌بینند، از کارهای ویژه‌ای که حزب‌الله در تمام عملیات‌ها انجام داد، این بود که هر وقت که مواضع آن‌ها را زده است، فیلمش را نشان می‌دهد و می‌بینیم که حتی از دماغ کسی هم خون نیامده است. مثل دفاع مقدس خودمان که عراق مناطق مسکونی‌ای مثل دولت آباد و سیزده آبان را در جنوب شهر می‌زد و نیروهای ما پایگاه‌ها و پالایشگاه‌های آن‌ها را و همین باعث می‌شد در عراق هواداران زیادی داشته باشیم که می‌گفتند آن‌ها مرد هستند، شما چه می‌گویید؟ مثل دعواهای محلی که در فرهنگ خودمان هم هست و زنان را بازی نمی‌دهند. در همان ایام اسرائیل به خانه‌هایی که بیش از ۲۰ بچه در آن بود و یا مدرس را می‌زد.

نمایش این صحنه‌ها هم برای‌شان نکبت‌بار بود. مردم خودشان و بچه‌های‌شان را با دشمن مقایسه می‌کردند و می‌دیدند که این‌ها از دشمن فرضی - لبنان و مردم آن - هم دشمن‌تر هستند.

این‌ها برای‌شان خیلی مهلک بود و خیلی بد جلوه کردند، تازه الان متوجه شده‌اند که چقدر بد عمل کرده‌اند.

از دیگر فیلم‌هایی که درباره لبنان ساخته‌اید بگویید.

یکی هم، فیلمی است به نام «فرزندان جبل عامل» درباره رهبری مقاومت توسط سید عباس موسوی که تأثیرگذاری ایشان بر شیعیان را نشان می‌داد. این فیلم در ایام جنگ ساخته شد. دغدغه ساخت این فیلم، این بود که مردم ما اطلاع نداشتند پیشینه حزب‌الله چیست. بسیاری از مردم تصور می‌کنند حزب‌الله یکی از نیروهای خاص جمهوری اسلامی است و تحت سرپرستی آن شکل گرفته که به یک معنا درست است، اما قبل از این که جمهوری اسلامی ایجاد شود، مقاومت لبنان وجود داشته است. می‌توان گفت مقاومت حزب‌الله به‌طور

شاید در همین مسیر است که به تجهیز روحی، روانی و نظامی مداوم مشغولند یا این‌که به نیروهای‌شان القا می‌کنند که سرباز برای کشتن و کشته‌شدن آفریده شده است.

بله، آن‌ها نیروهای واقعاً کم‌شعوری هستند و تصور می‌کنند در راه تشکیل اسرائیل بزرگ باید قربانی شوند. ما به‌لحاظ رسانه‌ای و سیاسی عنوان می‌کنیم که تاریخ مصرف اسرائیل تمام شده ولی هم‌چنان این قدرت را دارد که هر زمانی که خواست، حمله کند.

مشخص است که امثال بی‌بی‌سی نمی‌آیند طرف من و شما را بگیرند و سمت و سوی سمیاتی‌شان کلاً معلوم است. اما این به نظر من یک معجزه رسانه‌ای است که آن‌ها چنین اقرار و اعترافی می‌کنند، شما چگونه آن را تحلیل می‌کنید؟

درست مثل نهضت عاشورا. فلسفه قیام امام حسین (ع) فقط این نبوده که آمدند و شمشیر کشیدند و شهید شدند و حالا من و شما و هزار نفر دیگر باید هر سال برویم و در روز عاشورا از مظلومیت، سجایا و مدح و ثنای اباعبدالله (ع) بگوییم. درست است که ما سینه می‌زنیم، ولی زمانی هست که معجزه اتفاق می‌افتد و به زبان خود دشمن رسانه‌ای می‌شود و کار به جایی می‌رسد که باید سربازان را به جهت روانی تیمار کرد.

امام صدر به‌دنبال بی‌لیاقتی دولت و نبود ارتش در جنوب برای این‌که شیعیان بتوانند روی پای خودشان بایستند، مقاومت را تشکیل داد

جدی از زمان حضور امام موسی صدر و در پی حملات اسرائیل به جنوب شکل گرفت. امام صدر به دنبال بی‌لیاقتی دولت و نبود ارتش در جنوب برای این که شیعیان بتوانند روی پای خودشان بایستند، مقاومت را تشکیل داد. جنبش حرکت‌المحرومین و امل با سرپرستی عده قلیلی از نیروهای جهادی فلسطین که زیر نظر شهید چمران آموزش نظامی می‌دیدند شکل گرفت. حزب‌الله از دل امل به وجود آمد. فرماندهان امل پس از ربوده شدن امام صدر و پیام امام خمینی (ره)، حزب جدیدی به وجود آوردند که اختلافاتی هم میان این دو به وجود آمده بود، پس حزب‌الله را تشکیل دادند. این فیلم به این دلیل ساخته شد که نشان دهیم این گونه که مردم تلقی می‌کنند «مقاومت» را جمهوری اسلامی به وجود نیآورده است و ریشه آن به عقب‌تر بر می‌گردد. البته جمهوری اسلامی حمایت‌های مالی و معنوی از این حزب می‌کند، همان‌طور که از دیگر حزب‌های مسلمان و شیعه در تمام دنیا می‌کند. چیزی که باعث پررنگ‌تر شدن این مساله شده، وفای به عهد و ولایت‌مدار نبودن مردم و شیعیان لبنان است که جمهوری اسلامی به آن‌ها بیش‌تر اهمیت می‌دهد. کاری که این‌ها انجام می‌دهند، خیلی مهم‌تر و ماندگارتر از دیگر شیعیان دنیا است. این‌ها در مقابل قوی‌ترین یهودیان مقاومت می‌کنند. حمله به ایران برای از بین بردن آن و مستقر شدن در خاورمیانه استراتژی اول آمریکا بود که کمی آن را به تعویق انداختند و با خود گفتند اول باید دست‌های آن را که لبنان است قطع کنیم و دیدیم که نتوانستند آن را هم محقق کنند و با مقاومت روبه رو شدند. این کار به وسیله امل انجام شد.

فیلم دوم تان را هم خودتان کارگردانی کرده‌اید؟

کل کار تصاویر آرشیوی بود، با آقای محمودیان تدوین کردیم و کارگردانی باز هم به نام ایشان نوشته شد. من، خیلی در قید و بند اسم نبوده‌ام و معمولاً کارهایی را هم که در روایت فتح انجام داده‌ام، اسمم را بالای آن نزده‌ام.

از فیلم بگو بید.

فیلم اول در مورد عیت‌الشعب و در واقع درباره ابوشهید و خانواده‌اش بود. راجع به فیلم‌ها و برنامه‌های صهیونیست‌ها در زمینه بازتاب سینمایی و تلویزیونی نبردها صحبت کنید.

آن‌ها درباره جنگ زیاد کار نکرده‌اند و بیش‌تر کارهای شان گزارشی و فیلم‌های کوتاه داستانی است. مستندهای شان هم خیلی کم است یا این‌که ساخته‌اند و من ندیده‌ام و اطلاعی از آن‌ها ندارم.

آیا آرشیوی از برنامه‌های شان در مؤسسه روایت فتح دارید؟

بله، به عنوان مثال یکی از فیلم‌های اسرائیلی‌ها داستان منطقه «حولا» است. زمانی که اسرائیلی‌ها می‌خواهند به حولا حمله کنند، یک فیلم‌بردار یا گزارشگر هم همراه آن‌ها می‌شود. در فیلم فرمانده این دسته می‌گوید: «حولا در جنگ‌های اخیر خیلی به ما ضربه زده است و امروز می‌خواهیم آن را تصرف کنیم و یک درس حسابی به آن‌ها بدهیم.» ماجرا همین‌طور ادامه پیدا می‌کند که این‌ها چگونه به مرز می‌رسند و وارد آن می‌شوند و خانه‌ای را پیدا می‌کنند که چند نفر از نیروهای حزب‌الله در آن هستند. فیلم‌بردار هم متعاقباً این‌ها را دنبال می‌کند و جالب این‌جاست که نه تنها نمی‌توانند آن خانه را تصرف کنند، بلکه کلی هم تلفات می‌دهند و با فضاحت به مواضع شان برمی‌گردند.

فیلم به لحاظ کیفی و سینمایی چگونه است؟

در فیلم، خیلی سعی کرده‌اند حس برتری شان در منطقه را نشان دهند، ولی در نهایت دست‌شان خالی است و با لطمه‌ها و شکست‌هایی که دیده‌اند، برمی‌گردند. البته اخیراً نیمی از بچه‌های ما درباره قضیه حولا کاری انجام داده‌اند. مثلاً با همان فردی که در آن خانه مستقر بوده مصاحبه کرده‌اند و این تصاویر را به موازات آن فیلم نشان می‌دهند، که اسم این «خانه‌ای در حولا»، کار حسین مهدویان است. این‌ها تولیدات و مستنداتی بود که ما می‌دیدیم، بیش‌تر خبر پخش می‌شد.

از خبرهایی که آن زمان پخش می‌شد، یکی این بود که می‌گفتند بسیاری از سربازان اسرائیلی به علت عقرب‌گزیدگی بیمار شده‌اند و دارند به عقب باز می‌گردند. جالب این بود که وقتی از ساکنان آن منطقه سؤال می‌کردیم، می‌گفتند سابقه نداشته است در این منطقه عقرب دیده شود.

این‌ها امدادهای غیبی‌ای بود که اتفاق می‌افتاد. به لحاظ روانی، این قدر بر آن‌ها تأثیر می‌گذاشت که کاملاً به هم می‌ریختند.

مثل داستان مورچه و نم‌رود در قرآن مجید.

بله و در خیلی مواقع دست‌شان باز نبود که کارهای رسانه‌ای انجام دهند. در کل فکر می‌کنم که شما باید آرشیو خوبی از آثار آن‌ها داشته باشید.

یکسری رایش و دیالوگ هست. به دلیل این که خیلی دست‌شان پر نبود، در این حوزه نتوانستند اقدامی بکنند. فعالیت خاصی هم نداشته‌اند که بخواهند به لحاظ بصری نمایش بدهند. تقریباً هر قدمی که برمی‌داشتند برای شان فضاحت در برداشت.

مستندهایی که بچه‌های حزب‌الله می‌ساختند چطور بود؟

از لحاظ تصویربرداری، حزب‌الله در این جنگ شانس نیارود. خیلی از بچه‌های تصویربردار به خاطر فشار جنگ دوربین‌های شان را کنار گذاشتند، اما رسانه‌هایی هم بودند که به صورت اتفاقی تصاویری را گرفته بودند، مثلاً تصاویر مربوط به دشت خیام و این که چگونه بچه‌ها تانک‌ها را می‌زدند، موجود است. همان‌طور که گفتم در این جنگ، رسانه نقش مؤثری نداشت، به همین دلیل خیلی از تصاویر ارزشمند گرفته نشد و فقط در دیده‌ها باقی ماند.

در دنیا، قدمت سینمای مستند، مانند دیگر کشورهای جهان، از سینمای داستانی بیش‌تر است. نخستین فیلم ایرانی فیلمی درباره مظفرالدین شاه است. ما فیلم‌های مستند بسیاری از دوران انقلاب و چندین برابر آن هم از دوران جنگ داریم. روایت فتح، برادر شما و بسیاری از بچه‌های گروه چهل شاهد از دل همین‌ها بیرون آمده‌اند. به همین دلیل ما می‌توانیم در این زمینه‌ها - یعنی ثبت وقایع جنگ - به نیروهای المنار، اعلام الحربی و حتی دیگر جنبش‌ها آموزش بدهیم. در این زمینه چه کارهایی به دست خود افراد حزب‌الله صورت گرفته، مانند مستند حولا یا ابوشهید که ما ساخته‌ایم و اصولاً آن‌ها در میان بچه‌های حزب‌الله نهضت مستندسازی شکل گرفته است؟

آن‌ها به این که این امر مهمی است اعتقاد دارند، ولی به علت کمبود نیرو و شرایط اجتماعی حاکم بر لبنان، کار زیادی از دست‌شان بر نمی‌آید. در حوزه خبر خیلی فعالیت می‌کنند، اما برای تولیدات مستند وقت نمی‌گذارند و آگاه نیستند که مستند چه تأثیری می‌تواند داشته باشد. البته محقق‌نشدن این امر دلایل مختلفی دارد. لبنان کشور کوچکی است با مذاهب و گروه‌های مختلف که هر روز اتفاقات زیادی در آن رخ می‌دهد و بیش‌تر وقت بچه‌های حزب‌الله صرف امور خبر و گزارش‌های خبری می‌شود. اصولاً خیلی وقت این کار را ندارند و از لحاظ امنیتی هم که هراس دارند.

پس چگونه کار می‌کنند؟

می‌شود گفت تقدیرشان این‌گونه است.

شاید به علت این که داخل بازی نیستند، به گونه‌ای همیشه مصونیت دارند.

بله، شاید این‌گونه باشد و گرنه کار کردن در مورد حزب‌الله خیلی سخت است. به عنوان مثال شما بگویید چرا ما در مورد وزارت اطلاعات فیلم نداریم؟ از لحاظ امنیتی، حزب‌الله تمثیلی است برای وزارت اطلاعات. که همیشه فقط وزیرش شناخته شده است و بقیه کادر آن وزارت‌خانه باید ناشناخته باقی بمانند.

مثلاً در وزارت اطلاعات این همه کارهای عجیب و غریب انجام

لبنان، به لحاظ فنی و دراماتیکی، قصه‌های عجیب و غریبی دارد که همه مستندسازان دنیا آرزو دارند در موردش کار کنند، ولی این امکان برای شان فراهم نمی‌شود و به لحاظ رسانه‌ای کار سختی است

حماسه غندوریه یکی از زیباترین و به یادماندنی ترین حماسه های نظامی دنیاست که در مقابل بزرگ ترین هلی بورن اسرائیلی ها مقاومت کرده اند و از لحاظ ماشین آلات و نفرات مظلوم واقع شده اند

می دهند، این همه امدادهای غیبی دارند، این همه فضاهای عجیب و غریب، به لحاظ دراماتیکی، در وزارت اطلاعات پیش می آید که عملیات مختلفی انجام می دهند، کشف و شهود و مبارزه می کنند ولی هیچ کدام از این ها به دلایل سیاسی، استراتژیکی و کادری به تصویر کشیده نمی شود. حزب الله هم تقریباً چنین شرایطی دارد، البته عجیب تر با کشوری عجیب، غریب تر که کسی حمایتش نمی کند و مظلوم و مهجور است. اصولاً در آن جا کار کردن سخت است و اندک مستندات هم توسط گروه های ایرانی ساخته می شود. لبنان، به لحاظ فنی و دراماتیکی، قصه های عجیب و غریبی دارد که همه مستندسازان دنیا آرزو دارند در موردش کار کنند، ولی این امکان برای شان فراهم نمی شود و به لحاظ رسانه های کار سختی است و دسترسی به این کار، مگر از طریق موارد خاص، امکان پذیر نیست. یکی از داستان های جذاب که ما در مورد آن کار کردیم «حماسه غندوریه» است. حماسه غندوریه درباره روستای کوچکی است که تقریباً شکل یک خیابان را دارد و یک طرف روستا به دره ای به نام «وادی الخجیر» منتهی می شود که دارای پیشینه های تاریخی است. جلسات مقاومت در آن دره که از نظر استراتژیکی خیلی مهم است برگزار می شد. فرمانده آن جا که نام مستعارش ابورضا بود، توضیح می داد که نیروهای ما حداقل ده نفر بودند. من جزء نیروهای خاص حزب الله هستم و وقتی مرا به ماموریت فرستادند و فهمیدم که از معرکه دور هستم و نزدیک مرز نیستیم، ناراحت بودم. او توضیح داد که اسرائیلی ها هجده روز با هواپیما این جا را بمباران می کردند تا مطمئن شوند که خالی از سکنه است. در این مدت ما با شرایط سخت بی آب و غذایی مقاومت می کردیم تا اگر لیاقت شهادت باشد، آن جا شهید شویم. زمانی که از خانه بیرون آمدیم، دیدیم همه خانه ها ویران شده، جز خانه ما که حتی یک ترک هم نخورده و شیشه های هم نشکسته بود. بیش از هشتاد درصد خانه ها ویران شده بود. معمولاً اسرائیلی ها چند خانه را برای این که خودشان در آن مستقر شوند و پناه گاه داشته باشند، نمی زنند و خانه ما هم جزء همان خانه ها بود. او تعریف می کرد که اسرائیلی ها در چند خانه مختلف مستقر شده بودند و از طریق مواجهه شان با آن ها از امدادهای غیبی ای که اتفاق افتاد، می گفت و این که بزرگ ترین عملیات تاریخ اسرائیل در آن جا شکل گرفت و آپاچی های اسرائیل جلو آمدند و نیرو پیاده کردند. عملیات غندوریه در آخرین روزهای جنگ انجام شد و آن جا برای اسرائیل خیلی مهم بود. جالب این که کمترین نیرو در مقابل طیف وسیعی از نیروهای اسرائیلی مقاومت کردند. ابورضا برادری داشت به نام عماد که ناخوش احوال بود. می گفت: پیش از شروع یکی از جنگ ها، من به عماد گفتم که تو مریضی و مراقبت از تو مشکل است، مبارزه هم نمی توانی یکنی، بهتر است برگردی. گفت اجازه بده بمانم. در مدت بمباران حال عماد بدتر می شد. خود عماد برای من تعریف کرد که نفسم بالا نمی آمد و در همان حال احساس می کردم حال خیلی بدتر شده است. یک لحظه احساس کردم دستی از پشت به پهلو من خورد و حس عجیبی به من دست داد. وقتی مستقر شدیم شبی منتظر بودیم تا درگیری صورت بگیرد. از صدای «یا ابا عبدالله» بچه ها فهمیدم درگیری صورت گرفته است. فاصله ما این قدر نزدیک بود که با هر تیر، یک نفر را می زدیم و چون مهمات کم بود سعی می کردیم به دقت بزنیم. در میان درگیری به نفر کناری ام گفتم خشاب من تمام شده و او به من خشاب داد. چند بار این اتفاق تکرار شد، بدون این که بفهمم این تیر و مهمات از کجا می آید ابورضا می گفت حال عماد خیلی بد شد، به او گفتم تو به عقب برو و مراقب آن جا باش و تعریف کرد این اتفاق را عماد برای فردی بازگو کرده و او هم به من گفت عماد گفته در حالت مریضی و اغما بوده و خوابم برده بود که ناگهان کسی به من گفت بیا این جا و او را بزن و من به دستور او که پشت سرم بود گوش کردم. گویی اسرائیلی ها در حال دور زدن ما بوده اند و عماد به وسیله کسی که پشت سرش بوده متوجه می شود و تیراندازی می کند و در نهایت در درگیری دیگری که در فیلم هم آمده است، شهید می شود. نزدیک به سی تانک را در دره وادی الخجیر با شش نیرو زده بودند ابورضا می گفت m.k و آپاچی به دنبال من بودند که مرا بزنند، یعنی پیشرفته ترین نیروهای نظامی به کار گرفته شده

بود تا نفرات را بزنند ولی در مواجهه درودر بسیار ضعیف عمل می کردند. حماسه غندوریه یکی از زیباترین و به یادماندنی ترین حماسه های نظامی دنیاست که در مقابل بزرگ ترین هلی بورن اسرائیلی ها مقاومت کرده اند و از لحاظ ماشین آلات و نفرات مظلوم واقع شده اند و البته حزب الله به خاطر حساسیت ها و مسائل امنیتی نتوانسته در این باره کاری تصویری ارائه بدهد.

پس داستان به تصویر کشیده شدن مسائل حزب الله و مقاومت توسط ایرانیان بیش تر به سمپاتی بچه های ما به آنان برمی گردد. فیلم سازان مادر واقع چشم سوم محسوب می شوند، ضمن این که سعی می کنند مسائل مخفی را نشان ندهند، واجب می دانند که این ها حتماً به تصویر کشیده شوند، ولی آن ها چون همیشه در اضطراب هستند برای نشان دادن تصاویر مشکل دارند، مثل خانواده های که پسر یا دختر آن از بازگو کردن صحبت های بین پدر و مادر آگراه دارند.

جالب این جاست که ساخت فیلم های مربوط به مقاومت و پیروزی نمی گویم برخلاف میل حزب الله بود، ولی هماهنگی ای هم با آنان صورت نگرفته بود. ما در آن جا می گفتیم که از شبکه اول جمهوری اسلامی آمده ایم برای فیلم سازی و تمام کارها با هماهنگی نیروهای بالای حزب الله انجام می شد، ولی هیچ کدام صورت نگرفت. شاید این ها توفیقی بود و باید این مطالب رسانه ای می شد، این آثار به هر حال باید ساخته می شد و ساخته شد. البته این ها فقط مشتکی از خروار است و داستان های دیگری هم وجود دارد که قابلیت ساخته شدن دارد و می تواند از لحاظ رسانه ای هم تأثیر گذار باشد.

متولیان این امر در ایران، فقط صدا و سیما و مؤسسه روایت هستند یا سپاه و جاهای دیگر هم کاری انجام می دهند؟
همه نهادهای نظامی و فرهنگی باید کاری بکنند اما نمی کنند. بازتاب مقاومت می تواند برای شیعه و مجموعه حزب الله با زوی خوبی شود و کار کند. البته ما دو سال پیش درخواست تأسیس دفتری در لبنان را دادیم که با بی مهری برخی از آقایان روبرو شد و این کار را جزء اولویت های خودشان نمی دانستند و هنوز به این امر قائل نیستند که رسانه چقدر می تواند تأثیر گذار باشد. ما کلی منابع و داستان داریم که می توانند دست مایه نوشتاری، فرهنگی و سینمایی قرار گیرند.

این ها را ضبط می کنید یا می نویسید؟
حجم زیادی از آن ها را در ذهن دارم، ولی چون قلم توانایی ندارم، نمی توانم بنویسم.
مؤسسه روایت، بخش تاریخ شفاهی راه اندازی نکرده است؟
نه، متأسفانه.

چرا مؤسسه روایت از تجربه هایی که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی و سایر مؤسسات تاریخ شفاهی موجود است، استفاده نمی کند؟
شاید به دلیل این که هنوز اهمیت آن برای محرز نشده است.
برای مثال این مشکل را خود ما هم داریم، زمانی که برای گفت و گو به جایی می رویم، می بینیم که مصاحبه شونده خیلی چیزها را فراموش کرده یا اشتباه می کند و نکات مهمی از چشمش دور می ماند.

در صحنه نبرد هم در خیلی مواقع نمی شد از خیلی چیزها تصویربرداری کرد، ولی اگر آن اتفاقات نوشته می شدند به طریق اولی می توانستیم به وسیله قلم اهمیت آن ها را بیان کنیم که متأسفانه نشد.
الآن زمانی که به لبنان می روید همه نوع تجهیزات با خودتان می برید تا چیزی از قلم نیفتد؟
نه، متأسفانه.

دوربین عکاسی چطور؟
خب، سفر به سفر مجهز تر به آن جا می رویم. متأسفانه ما چون قائل نیستیم که سینمای مستند چقدر تأثیر گذار است، یا امکانات ساخت مستند را نداریم یا از آن استفاده نمی کنیم، ولی بهترین و بیشترین هزینه ها را برای فیلم های داستانی یا کمترین تأثیر گذاری صرف می کنیم. سینمای داستانی از حقیقت و مستند، خیلی دور است، به

همین دلیل تأثیر گذاری اش کم تر است، ولی چون متولیان امر هنوز به اهمیت سینمای مستند پی نبرده اند، بیش تر امکانات، لوازم، تجهیزات و حمایت های لازم را به سینمای داستانی اختصاص می دهند.

جالب این که گاه در مورد لبنان و فلسطین یک صد میلیون تومان هزینه می کنند و تله فیلم داستانی می سازند و این آثار پخش هم می شود.

ولی تأثیر گذاری ندارد. حاضر نیستند یک دهم این هزینه را برای فیلم مستند بدهند. هر اقدامی که در این زمینه صورت گرفته، می شود گفت خود جوش، عشقی و دلی بوده است.

در مورد این مسائل آیا تا به حال یا صدا و سیما صحبت کرده اید؟
الآن استراتژی صدا و سیما این است که با هر بهانه ای که شده مخاطب را پای تلویزیون نگه دارد.

شبکه چهار چطور؟
این شبکه به اندازه خودش اقدامات قابل توجهی انجام می دهد، ولی این، با آن حمایتی که باید بشود خیلی فاصله دارد.

به نظر تان در بخش های دیگر مثل سایر رسانه ها، خبر گزاری ها، کاری در مورد مقاومت انجام می شود؟

بخش های دیگر هم کارهای شان را به لحاظ اهمیتی که از دید خودشان دارد تقسیم می کنند، مثلاً وقتی آقای احمدی نژاد به آمریکا می رود، سه نفر از دوستان من که به اذعان خودشان این مطلب را می گویند و اطلاع وافی هم ندارند، در لحظات آخر ویزی شان آماده می شود و با ایشان به آن جا می روند تا کاری انجام دهند.

کار مستند؟
مثلاً یکی از مجریان تلویزیون که گزارش گری هم می کند و به تازگی وارد عرصه مستند سازی شده به آن جا می رود، آن هم با بالاترین رده مملکتی و با بضاعتی بسیار سخیف و معمولی در کار مستند ارزش ما برای مستند همین است.

مستند را این چنین فرض می کنند که لابه لای برنامه ها یا آخر شب که همه خواب هستند پخش شود تا فقط یک تکلیف مناسبتی رفع شود. مثلاً در سالگرد جنگ سی و سه روزه برنامه ای در کم بیننده ترین ساعات پخش می شود، آن هم احتمالاً شبکه چهار.

بله، متأسفانه. در ایام جنگ فیلم هایی که ما برای شبکه یک تهیه می کردیم از تمام شبکه ها، نه یکبار بلکه چند بار، پخش می شد؛ به این دلیل که برنامه نداشتند. بعضی وقت ها فیلم های مان را تکه پاره و از آن ها کلیپ درست می کردند، این قدر دست شان خالی بود همیشه زمانی که احتیاج دارند این کار را انجام می دهند. به فکر این نیستند که وقتی دست شان پر است این امکانات را فراهم کنند. مثلاً این که شیعیان لبنان برای ما نقش حیاتی دارند یا خط مقدم جمهوری اسلامی و اصلاً عموم مردم چقدر در مورد این ها اطلاعات دارند یا برخی مردم ما هنوز فلسطین را لبنان می دانند و لبنان را فلسطین و فرق این دو را نمی دانند؛ اصلاً نمی دانند بیت المقدس در لبنان است یا فلسطین.

شما ریشه این مسائل را در کم کاری رسانه ای می دانید؟
به شدت. عمده فعالیت های ما خبری شده است و این خبر برای مخاطب خیلی جذابیت ندارد.

یعنی این گونه نیست که یک گزارش گر برای تهیه گزارش به لبنان برود، در حالی که برای فوتبال این کار را می کنند.

برای خیلی چیزها این کار را می کنند، ولی درباره مسائل مربوط به مقاومت این امر کم تر محقق شده است. ما پنجاه کار در مورد جنگ انجام داده ایم، در حالی که باید پانصد برنامه در این باره ساخته می شد. می گویند: «عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگویی». در زمان جنگ سی و سه روزه، سراغ هر عکاسی را در روزنامه ها می گرفتی، می گفتند الآن لبنان است، دارد به لبنان می رود یا از لبنان می آید. منظورم این است که آن طور که من از حیثه کاری خودم اطلاع دارم، حداقل فوتوژورنالیست های ما در آن دوره کاری را که از دستشان برمی آمد، انجام داده اند.

باز تاب آن کجاست؟ شما بازتابی دیده اید؟

باز تابش را ندیده ام، اما احتمالاً عکس ها را فروخته اند یا در آرشیو و کامپیوترشان بایگانی کرده اند تا روزی از آن استفاده کنند. من به نوعی پشت این کار، یک اراده شخصی می دیدم.

تقریباً حجم زیادی از این ها که می گویند خود جوش بود، یعنی کادری مشخص و مکانیزه شده نبود که مثلاً فلان روزنامه باید دو نفر عکاس در آن جا داشته باشد. حتی روایت فتح که به عنوان مؤسسه ای متخصص مقاومت و جنگ در ایران شناخته شده است و در این زمینه کار می کند، هنوز دفتری در آن جا ندارد.

آیا مؤسسه روایت، هیچ گاه با این عکاسان صحبتی نکرده است تا عکس های آنان را جمع آوری کنند؟ عکاسانی که هم تعدادشان زیاد بود، هم عکس های خوبی گرفته بودند.

یکی از دوستان عکاس به نام آقای وحید فرجی می گفت روزی راجع به جنگ لبنان و مقاومتشان در اینترنت جستجو می کردم، دیدم که عکس های بدی روی سایت هاست، چطور می شود که ما این همه عکاس داریم، اما چند عکس خوب در سایت ها نداریم؟ او در جشن پیروزی حزب الله که بعد از ایام جنگ برگزار شده بود با هزینه خودش به لبنان رفت، عکاسی کرد و آن عکس ها را روی سایت فرستاد. منظورم این است که این مساله خود جوش است و افراد به صورت دلی گاهی اقداماتی انجام می دهند، در حالی که روزنامه های مختلف هم عکاسی می کنند، ولی هیچ اقدام و حرکتی صورت نمی گیرد.

متولی ندارند. بله و قبول ندارند که شاید بخشی از آن سیاسی و بخش دیگر مشغله یا هر چیز دیگر است.

راجع به تاسیس دفتر مؤسسه روایت در لبنان می گفتید.
این نظر شخصی ام بود و من این مساله را مطرح کردم که چرا ما به عنوان مؤسسه ای که دغدغه لبنان را داریم و کار کردن در آن جا برای مان مهم است، نباید یک واحد ساختمانی در لبنان داشته باشیم که وقتی بچه ها به آن جا می روند، دارای بایگانی باشند تا مثلاً به هتل نروند. با همین ایده بودجه خیلی کمی گرفتم که آن هم عاقبت، صرف هزینه های جاری روایت شد.

دیگر پی گیر مساله نشدید؟
چرا، هنوز هم پی گیر هستیم و درخواست مان این است که اگر قرار است اقدامی انجام شود، باید امکانات آن فراهم شود. اگر اتفاق بیفتد، هزار ارگان حاضرند پولی فراهم کنند، با چند نفر به آن جا بروند و یک کار سطحی انجام دهند و تمام شود و برگردند، ولی هیچ گاه کاری اصولی صورت نگرفته و این از ضعف ما است.

یعنی اعتقاد دارید عکاسانی هم که خودشان به صورت خود جوش رفتند، بهتر است مقاومت را بشناسند نه این که نگاه صرف ژورنالیستی به مساله داشته باشند.
طبعاً همین طور است.

یعنی باید نیرو و تربیت کنیم؟

نیرو وجود دارد. افرادی هستند که به شدت علاقه مندند و حاضرند تا پای جان کار کنند، حتی توقع مالی هم ندارند اما از گنتی که از آن ها حمایت کند، وجود ندارد. انجمن عکس ما در مجموعه روایت فتح، اگر کسی اعلام آمادگی می کرد و خطراتش را به جان می خرید، شاید از او حمایت می کرد، ولی این گونه نبود که انجمن زنگ بزند و خواهش کند که بیا تا ما از تو حمایت کنیم. در واقع درخواست از سوی آن ها نبود، بلکه این خود ما هنرمندان - بودیم که درخواست می کردیم بنگارند ما برویم و آن ها نیز حمایت کنند. به لحاظ رسانه ای ما خیلی کم کاری کرده ایم. همین الآن خیلی کارها می توان درباره مقاومت انجام داد. در مورد خانواده های مسیحی که نگاهشان نسبت به مقاومت باز شده است و علاقه مند شده اند هم خیلی کارها می توانیم انجام دهیم، ولی دست مان خالی است. ■

در ایام جنگ فیلم هایی که ما برای شبکه یک تهیه می کردیم از تمام شبکه ها، نه یکبار بلکه چند بار، پخش می شد؛ به این دلیل که برنامه نداشتند. بعضی وقت ها فیلم های مان را تکه پاره و از آن ها کلیپ درست می کردند